معنویت عاشورایی در آموزه‌های حسینی: بخش دوم

توحید عاشورایی

محمدجواد رودگر
دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

معنویت عاشورایی بر مبانی و اصولی استوار است که به برخی از آنها با روش حدیث‌محورانه (با محوریت احادیث امام حسین علیه‌السلام) اشاره می کنیم.

معرفت خدا

معنویت عاشورایی بن‌مایه معرفت به «خدا» از رهگذر اطاعت از «امام» دارد. همان‌طور که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «ایها الناس! ان الله جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه، فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه. فقال له رجل: یابن رسول الله بأبی أنت و امی فما معرفه الله؟ قال: «معرفه أهل کل زمان إمامهم الذی یجب علیهم طاعته.»(۱) (صدوق، ۱۳۸۵، ص۹.) زیرا معرفه‌الله در ظل و ذیل معرفت به امام -که انسان کامل و خلیفه‌الله و آئینه‌دار جمال و جلال الهی است- ممکن خواهد بود و حسین بن علی(ع) در حقیقت پیوند وجودی «خدا» و «امام» را برای سالکان کوی معنویت صائب و صادق، روشن ساخته است و روح حاکم بر این سخن سدید این است که سلوک الی‌الله منهای «امام» امکان‌ناپذیر است.(۲) چنانکه امام در آغاز قیام خویش فرمود: «من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاءالله نفسه فلیرحل معنا.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۴۴، ص۳۶۶.) در همین فراز کوتاه، چهار شرط همراهی با کاروان عاشورا ذکر شده است.

شرط اول: از جان گذشتن و جان‌دادن در رکاب سیدالشهدا(ع) «غرامت» نیست، بلکه «غنیمت» است.

شرط دوم: آمادگی لقاء

شرط سوم: کوچ از دنیا «فلیرحل». کوچ به‌معنی مسافرت نیست. «مسافر» غیر از «راحل» است. وطن مسافر در پشت‌سرش قرار دارد؛ می‌رود و برمی گردد! اما راحل آن کسی است که دل از وطن شسته و وطنش پیش روی اوست؛ لذا به فکر برگشتن نیست پس او باید از دار دنیا کوچ کند و دیگر دنیا را وطن قرار ندهد و به‌هیچ‌وجه قصد برگشت نداشته باشد.

شرط چهارم: معیت با امام. معیت متافیزیکی و بینشی، انگیزشی، گرایشی، کنشی و روشی، این شرط «روح و حقیقت» شروط دیگر است: فلیرحل «معنا». باید خودش را به امام برساند. در سفر الی‌الله راهی به‌سوی خدا نیست الا با امام. از راه امام و در معیت با امام باید به خدا و مقام توحید رسید.

محبت خدا

در معنویت عاشورایی حب به خدا و عشق الهی حاکمیت دارد، انسان معنوی در معنویت عاشورایی به‌تدریج به «حرکت حبی» برگرد امام خویش و نوشیدن شراب‌طهور شهادت نائل می‌شود. در این معنویت حبی غیرخدا رخت برمی‌بندد و دل -که عرش خداست- محل تجلی جمال و جلال الهی می‌شود چنانکه امام حسین علیه‌السلام فرمود: «أنت الذی أزلت الأغیار عن قلوب أحبائک حتی لم یحبوا سواک... ماذا وجد من فقدک؟ و ما الذی فقد من وجدک؟ لقد خاب من رضی دونک بدلا»(۳) (همان، ج۹۸، ص۲۲۶.) در سلوک معنوی حب‌الله، کارسازترین عنصر سلوکی است. اغیار را از حرم دل و حریم وجودی سالک دور ساخته و آتش محبت به خدا، غیر را فانی می کند تا سالک عارف به محبوب باقی و جاودانه واصل شود.

توحید صمدی-عبودیت الهی

امام حسین علیه‌السلام در تفسیر «صمد» فرمود: «الذی لا جوف له، والصمد الذی قد انتهی سؤدده، والصمد الذی لا یأکل ولا یشرب، والصمد الذی لا ینام، والصمد الدائم الذی لم‌یزل ولا یزال.»(۴) (صدوق، ۱۳۹۸، ص۹۰، ح۳) یا در ابدی بودن خدای متعال فرمود: «ان سکان السموات یفنون واهل الارض یموتون وجمیع البریه لا یبقون وکل شیء هالک الا وجهه. آسمانیان فانی می‌شوند و زمینیان می‌میرند، و همه آنها ناپایدارند و همه‌چیز از بین رفتنی است جز خدا. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۲۸، ص۱۱۲). توحید وجودی و شهودی غایت سلوک سالکان معنوی و نهایت آرزوی عارفان ربانی است، به‌تعبیر شیرین و دلنشین امام حسین(ع): «إلهی ترددیفی الآثار یوجب بعد المزار، فاجمعنی علیک بخدمه توصلنی إلیک، کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر إلیک؟! أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هوالمظهر لک؟! متی غبت حتی تحتاج إلی دلیل یدل علیک؟!... بک أستدل علیک فاهدنی بنورک إلیک.»(۵) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۹۸، ص۲۲۵.) نتیجه منطقی معرفت توحیدی و توحید صمدی خشیت و خوف عقلی و قلبی در برابر خداست، و امام(ع) فرمود: «اللهم اجعلنی أخشاک کأنی أراک، وأسعدنی بتقواک، ولا تشقنی بمعصیتک»(۶) (همان، ج۹۸، ص۲۱۸.) و توحید صمدی در توحید اجتماعی نقش فراوان دارد و امام علیه‌السلام در زمینه عبودیت مبتنی بر محبت به خدای سبحان فرمود: «ان قوما عبدوا الله رغبه فتلک عباده التجار، وان قوما عبدوا الله رهبه فتلک عباده العبید، وان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عباده الاحرار، و هی افضل العباده»(۷) (همان، ج۷۸، ص۱۱۷.) این نوع عبادت و عبودیت انسان معنوی را عبدالله و عندالله و همه آمال و مقاصدش برآورده خواهد شد، همانگونه که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «من عبدالله حق عبادته آتاه الله فوق امانیه و کفایته»(۸) (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹، ص۷۴۸، ح۹۰۶.)

پی‌نوشت‌ها:

۱. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «ای مردم! همانا خدای بزرگ بندگان را نیافریده مگر برای آنکه او را بشناسند، وقتی او را شناختند او را پرستش خواهند کرد، هنگامی که او را پرستش کردند از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند.» مردی گفت: «ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، شناخت خدا چیست؟» فرمود: «عبارتست از شناخت مردمِ هر زمان امام‌شان را، آن امامی که اطاعت او بر آنها واجب است.»

۲. از امام‌باقر(ع) نیز چنین وارد شده است: «بنا عبدالله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارک و تعالی. و محمد(ص) حجاب‌الله تبارک و تعالی» (کلینی، اصول کافی، ۱۴۰۱، ح ۱۰) (به‌وسیله ما خدا بندگی می‌شود. و به‌وسیله ما خدا شناخته می‌شود. و به‌وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق می‌یابد. و حضرت محمد(ص) حجاب خدای متعال است.)

۳. ترجمه: این تویی که اغیار را از دل‌های دوستانت زدودی تا آنکه جز تو را دوست نداشتند... آنکه تو را از دست داد، چه به‌دست آورد؟ و آنکه تو را یافت، چه از دست داد؟ آن که جز تو را به‌جای تو پذیرفت، زیان کرد.

۴. ترجمه: «صمد، کسی است که میانْ‌تهی [فاقد کمالات وجودی] نیست؛ صمد کسی است که سروری و مهتری‌اش در اوج است؛ صمد کسی است که نه می‌خورد و نه می‌آشامد؛ صمد کسی است که نمی‌خوابد؛ صمد آن مانایی است که پیوسته بوده و خواهد بود.»

۵. ترجمه: بار خدایا! سر گرم‌شدنم به آثار و نشانه‌ها، موجب دوری زیارتگاه (دیدار خدا) می‌شود، پس تمام قوای مرا متوجه کاری کن که من را به تو برساند. چیزی که خود در هستی‌اش نیازمند توست، چگونه تواند دلیل بر تو باشد؟! آیا جز تو را ظهوری است که تو را نیست تا اینکه آنان آشکار کننده تو باشند؟! کی غایب بوده‌ای تا نیاز داشته باشی دلیل به جایگاه تو دلالت کند؟!... به‌واسطه توست که ره به تو می‌برم؛ پس، با نور خود مرا به‌سویت رهنمون شو.

۶. ترجمه: بار خدایا! کاری کن که از تو چنان بترسم که گویی می‌بینمت، و باتقوا و ترس از خودت خوشبختم گردان، و با معصیت و نافرمانیت شور بختم مکن.

۷. ترجمه: گروهی خدا را با علاقه (به پاداش) پرستش می کنند، این عبادت تاجران است، گروهی خدا را از روی ترس عبادت می کنند، این پرستش بردگان است، و گروهی خدا را به‌خاطر سپاسگزاری و تشکر از او پرستش می کنند، این عبادت آزادمردان است و آن بهترین عبادت است.

۸.. ترجمه: کسی که خدا را آن‌طور که شایسته اوست عبادت کند خداوند بیش از آنچه آرزو و کفایت اوست به او می‌دهد.

یادداشت

آزادی عقل مدرن یا آزادی از عقل مدرن؟

نقشی از تار و پود افسانه آزادی مدرن

محمدحسین نظری
روزنامه‌نگار

اخیرا و در پی اقدام مجله فرانسوی شارلی ابدو(Charlie Hebdo) به بازنشر تصاویر موهن از محمد مصطفی(ص)، بار دیگر بحث از «آزادی بیان و عقیده» بر سر زبان‌ها افتاده و هواداران فکری و سیاسی این مجله فکاهی به بهانه دفاع از آزادی جانب هنجارشکنی شارلی ابدو را گرفته‌اند. با التفات به اقدامات مشابه در موارد دیگر، ذکر چند نکته در باب این اقدام و ریشه‌های فکری و فرهنگی آن، امیدوارم که راه‌گشا باشد.

اول:

با تشدید واکنش‌ها نسبت به اقدام شارلی ابدو، بحث درباره آن در رسانه‌ها بالا گرفت. پنجشنبه(۱۳ شهریور) سروش دباغ، پژوهشگر ایرانی مقیم لندن ویدئویی در صفحه شخصی اینستاگرام خود منتشر کرد که برشی از گفت‌وگویی مشترک میان او و یک کارشناس دیگر با یک شبکه فارسی زبان(احتمالا بی‌بی‌سی فارسی)است. موضوع گفت‌وگو هم اقدام اخیر مجله فرانسوی که در آن دباغ به‌عنوان منتقد و آن کارشناس دیگر با نام لیلی نیکونظر به‌عنوان موافق این اقدام بحث می کنند.

نیکونظر در قامت یک پژوهشگر فرهنگ بر آن است که «اقدام این نشریه پافشاری است بر حق آزادی بیان و حق آزادی هنری در یک جامعه‌ای که یکی از هسته‌های اصلی هویتش آزادی بیان و آزادی هنر است.» سروش دباغ اما با اذعان به ارزش آن آزادی بیان تذکر می‌دهد که اهانت غیر از نقد و طنز است و لازم است که این مساله - در اتخاذ مواضع- لحاظ شود. در ادامه دباغ به مطلبی اشاره می کند که از قضا بهانه نگارش این یادداشت است. او تذکر می‌دهد که سخن و بیان، ظرایف و دقایقی دارد که فهم آن لازم است و آزادی بیان نباید مخل زندگی مسالمت‌آمیز و صلح و آرامش مردم و جامعه شود و برای این منظور تعیین حدود و ثغور آن و نسبتش با اهانت، امری ضروری است. اما پاسخ نیکونظر مهم‌تر از تذکر دباغ است. کارشناس فرهنگی برنامه اگر چه نقد او را وارد می‌داند و اظهار می کند که «شکی نیست جوامع باید به فهم دقایق و ظرایف برسند»، تصریح می کند که «این به معنای آن نیست که بیاییم بر آزدی بیان محدودیت اعمال کنیم. وقتی درباره آزادی بیان صحبت می کنیم، داریم درباره آزادی کفر و آزادی توهین هم صحبت می کنیم.» یعنی زندگی مسالمت‌آمیز و صلح و آرامش جامعه و مردم اگرچه مهم است، اما آزادی بیان مطلق‌العنان و آزادی کفر و آزادی اهانت از همه‌چیز مهم‌تر است و اعمال محدودیت بر آن حتی به‌منظور حفظ صلح و آرامش مجاز نیست. البته این تنها موضع این خانم کارشناس آن برنامه نیست، رئیس‌جمهور فرانسه نیز در دفاع از شارلی ابدو گفته است «آزادی در فرانسه، شامل آزادی اعتقاد داشتن یا نداشتن هم می‌شود، بلکه این را نمی‌توان از آزادی‌ای که حق کفرگویی را هم شامل می‌شود جدا کرد.»

> **حسب عقل مدرن هم که باشد گرچه آزادی مهم است اما تنها چیز مهم، آزادی نیست و اول عقل مدرن است و سپس آزادی. این آزادی اگر به پنجه کشیدن بر چهره دیگران بدل شود و در کار آزردن دیگران باشد، چه به‌لحاظ ارزشی و چه به‌لحاظ وقوعی، موریانه‌ای است که پایه‌های هویت مدرن را می‌خورد و شالوده جامعه مدرن را از هم می‌پاشد، چه ذات انسان خیر باشد، چه ذات او شر تلقی شود**

دوم:

به‌زعم برخی اهل فکر تحقق «آزادی» یکی از دو هدف مهم مدرنیته است. در نظر اتوپیست‌های صدر مدرنیته، انسان آزاد از عالم غیب بی‌نیاز است و با دست‌های خود می‌تواند بهشتی زمینی بسازد و صلح و آرامش دائمی را فراهم کند. با این حال صاحبان فکر عمدتا یا از ابتدا یا پس از چندی توجه کرده‌اند که آزادی تنها در پرتو عقل است که صلح و آرامش را به‌دنبال دارد، چنانکه کانت معتقد بود استفاده درست از عقل چیرگی بر طبیعت و آزادی انسان را متحقق می‌سازد و به این ترتیب است که آزادی سیاسی و صلح دائم را تحقق می‌بخشد.

تامس هابز هم معتقد است که همگان افرادی منفعت‌طلبند که می‌خواهند قدرت و رضایت خود را افزایش دهند و از این‌رو همزمان با تلاش برای چیرگی بر طبیعت(و نیل به بهشت زمینی)، افراد به‌دنبال چیرگی بر یکدیگر نیز هستند، بنابراین وضع طبیعی وضع جنگ دائمی همه با همه است. خوشبختانه او به راه برون‌رفت از این وضع توجه دارد و تاکید می کند که با «به‌کارگیری عقل» بر جنگ همه با همه -که مشخصه زندگی در وضع طبیعی است- می‌توان فائق آمد. از نظر هابز همه این تلاش‌ها برای این است که انسان‌ها بتوانند با آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنند.

در نگاه هابز رستگاری زمینی تنها از راه صلح میسر است؛ چه یک سائقه طبیعی است که انسان را به صیانت از نفس وامی‌دارد اما نیل به این مقصود بنیادین زمانی ممکن می‌شود که «افراد در رابطه با دیگران به میزانی از آزادی قناعت کنند که مایلند دیگران در رابطه با او داشته باشند.» در نظر او صلح و آرامش برای رستگاری زمینی آنچنان حیاتی است که به‌منظور حفظ آن، اعمال مجازات هم مجاز شمرده می‌شود.

پس حسب عقل مدرن هم که باشد، گرچه آزادی مهم است اما تنها چیز مهم، آزادی نیست و اول عقل مدرن است و سپس آزادی. این آزادی اگر به پنجه‌کشیدن بر چهره دیگران بدل شود و در کار آزردن دیگران باشد، چه به‌لحاظ ارزشی و چه به‌لحاظ وقوعی، موریانه‌ای است که پایه‌های هویت مدرن را می‌خورد و شالوده جامعه مدرن را از هم می‌پاشد، چه ذات انسان خیر باشد، چه ذات او شر تلقی شود.

سوم:

ماکس وبر دوره جدید را دوره افسون‌زدایی دانسته است؛ به این معنا که علم جدید – حسب ادعای سابقش- افسون و افسانه‌های قدیم را از عالم زدوده و مدعی شده که با نور خود زوایای تاریک را روشن می کند. اما فرآیند سکولاریزاسیون یا افسون‌زدایی مدرنیته درواقع به چیزی غیر از آن منتهی شد که به‌نظر می‌رسید. درواقع مدرنیته افسون و افسانه خاص خود را پیش آورد و از آن جمله همین آزدی و توابع آن.

مدعای پدران تجدد این بود که با کنار رفتن آبای کلیسا و کوچ خداوند از زمین به آسمان و حذف امر قدسی و متعاقب آن دائرمداری انسان و اراده آزاد او، صلح و آرامش دائمی بر زمین حاکم شود اما نه‌تنها چنین نشد، بلکه از دل همین فکر و فرهنگ کین‌توزی، نفرت و ترور سربرآورد و نهایتا افسانه عقل آزاد و افسانه اختیار آزاد به یک مدعای موازی با مدعیات دیگر بدل شد و بلکه بدل به مدعیاتی غیرقابل دفاع شد. اگر کسی قدری با مشهورات علوم‌شناختی هم آشنا باشد، راجع به این افسانه‌ها، حتما چیزهایی شنیده است. اگرنه در مباحث اقتصاد سیاسی شاید خوانده است که چگونه عادات و اهوا در صنعت فرهنگ فرماسیون و انضباط پیدا می کنند و در فرآیند مصرف به استخدام درمی‌آیند. آری، این آزادی‌ها نیز دیگر یا افسانه‌اند یا – در بهترین حالت- ابزار.

لیبرال دموکراسی به‌عنوان نظام مطلوب فکر و فرهنگ مدرن اکنون «آزادی اهانت» را یک ارزش می‌داند و چندان اهمیت نمی‌دهد که نتیجه آن نفرت و کین‌توزی و اخلال در آرامش و امنیت ظاهری یا امنیت خاطر جوامع باشد. بدین ترتیب به‌نظر می‌رسد که فرآیند موسوم به سکولاریزاسیون و افسون‌زدایی بدل به افسون‌زدگی مجدد عالم و آدم شده است.

چهارم:

در فکر ماقبل مدرن، آزادی، «آزادی از اهوای نفس» بود و در فکر مدرن، آزادی به «آزادیِ اهوای نفس» بدل شد. کار به آنجا رسید که هرچه نفوس در اهوا و مشتهیات‌شان آزادتر، مطلوب‌تر. حال آیا این آزادی را حدی خواهد بود؟ آیا نفسی که آزادی‌اش «حُسن و ارزش» تلقی شده، محدودیتی -ولو محدودیت عقل مدرن- را معتبر خواهد دانست یا به هرنحو ممکن، می کوشد تا اهوا و مشتهیاتش را توجیه کند و از زیر بار هزینه‌هایش بگریزد؟ آزادی نفس دائرمدار و اصل خواهد بود یا عقل مدرن؟ اسطوره آزادی حتی عقل حسابگر و قائل به تساهل و تسامح و مدارای مدرن را نیز کنار زده است و این درحالی است که از خود این اسطوره نیز چیزی باقی نمانده است و «تامین اقل مایحتاج» و خلاصی از سرمایه‌داری و اسارت در صنعت فرهنگ - به‌لحاظ وقوعی- آن را به شوخی بدل کرده‌اند.